٣	٤	٢
٢	٣	٤

پس معلوم شد که مرکب در سیوم درجه حار است و همچنین در مرکب که ادویه او مختلف الوزن باشند مثلا مرکبی است
که یک دوای او چهار درم است و در دوم درجه حار است و دیگری است که سه درم است و در چهارم
درجه حار است و دیگری است که دو درم است و در سیوم درجه حار است نوشتیم بدین صورت
پس ضرب کردیم رقوم تحتانیه را در فوقانیه و حاصلات ضرب را که هشت و دوازده و شش است
جمع کردیم بیست و شش شد بر مجموع اوزان که نه است قسمت کردیم خارج قسمت دو صحیح و هشت تسع شد
پس معلوم شد که مرکب حار است در دو درجه و هشت تسع درجه و اگر کسی را درین طریق شبهه باقی ماند
پس مرکبی که درجات ادویه اش مساوی باشد فرض کند و درجه اش استخراج نماید تا شبهه او رفع
شود و باید دانست که اگر ادویه مرکب همه در کیفیت متحد باشند چنانکه همه حار باشند یا بارد پس حاصلات
ضرب را هرچه باشد جمع نموده بر مجموعه اوزان ادویه قسمت کنند حاجت نیست که بر درجات حرارت
یک یک درجات حرارت زیاده فرض کنند و یک درجه برودت اعتبار نمایند و بر دو قسم درجات
را جدا جدا جمع نموده اقل را از اکثر نقصان کنند و باقی را بر مجموع اوزان قسمت کنند چرا که درین
عمل محض اضاعت وقت است و اگر ادویه مرکب در کیفیت متحد نباشند بلکه بعضی حار باشند و بعضی
بارد پس درین صورت حاصلات ضرب حاره را جدا جمع کنند و حاصلات ضرب بارده را جدا
بعد از ان اقل را از اکثر نقصان باقی را بر مجموعه اوزان قسمت کنند و اگر بعض ادویه مرکب
دوای معتدل باشد چون رقم فوقانی ندارد در ضرب نخواهد آمد لیکن در مجموع اوزان داخل معتوم
علیه خواهد شد و چون درجه حرارت یا برودت مرکب استخراج کنند همین روش درجه یبوست یا
رطوبت استخراج کنند والله هو الولی تمام شد نسخه استخراج درجات تاریخ دوم محرم الحرام
سنه ۱۲۶۷ هجری در بیت السلطنت لکهنو بخط خام محمد علی انصاری غفر الله عنه سیانه اعماله

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله النافع الحکیم العلام و الصلوة زبدة الانبیاء و الاولاد و الائمه و اصحابه الکرام پوشیده نماند که این
سطری چند است از صناعت طب و ادله نبض موسوم بر حال ابدان که حسب طالبان این فن مرقوم شده بدلائل
النبض موسوم گشته و از واهب موسیقی که مدام فیض گیرند ازین چه خاص و چه عام خلق عالم گشتند ازین
محفوظ مانند از آفت زمان محفوظ نبض حرکت ایشیه است از اوعیه روح مرکب از انبساط و انقباض

جهت تعدیل روح نسیم و اخراج فضلات ادا حساس او له نبض یعنی چیزهائی که نبض بتوسط آنها دلالت میکند بر حال
بدن ده است جنس اول ماخوذ است از مقدار انبساط و اقسامش نه است از برای آنکه اقطار سه است
طول و عرض و عمق و در نبض در هر یک از اینها یا زاید است یا ناقص یا معتدل و از ضرب سه در سه نه حاصل میشود
و آن نه این است طویل قصیر معتدل بینهما عریض ضیق معتدل بینهما مشرف منخفض بینهما طویل است
که احساس کرده شود اجزای او در طول اکثر از معتبر علیه و سببش کثرت حرارت است **قصیر**
آنکه احساس کرده شود اجزای او در طول اقل از معتبر علیه و سببش قلت حرارت است **معتدل**
آنکه احساس کرده شود اجزای او در طول مساوی از معتبر علیه و سببش توسط حال بینهما است **عریض**
آنست که احساس کرده شود اجزای او در عرض اکثر از معتبر علیه و سببش کثرت رطوبت است **ضیق**
آنکه احساس کرده شود اجزای او در عریض اقل از معتبر علیه و سببش قلت رطوبت است **معتدل**
آنکه احساس کرده شود اجزای او در عرض مساوی از معتبر علیه و سببش توسط حال بینهما است **مشرف**
آنست که احساس کرده شود اجزای او در ارتفاع اکثر از معتبر علیه سببش کثرت حرارت است **منخفض**
آنکه احساس کرده شود اجزای او در ارتفاع اقل از معتبر علیه سببش قلت حرارت است **معتدل**
آنکه احساس کرده شود اجزای او در ارتفاع مساوی از معتبر علیه سببش توسط حال بینهما است **تقسیم**
اقسام تسعه مذکوره باعتبار مقدار انبساط است هرگاه که ترکیب کرده شود هر یک از ترکیب ثنائی و ثلاثی
بیست و هفت قسم میگردد و قدر ترکیب ثنائی و ثلاثی جهت استحالت رباعی و مافوق است از برای آنکه
چهار قسم است از اقسام تسعه جمع نمیشود دیگر آنکه دو قسم از قطر واحد باشد و اجتماع متباین در قطر واحد
محال است چه اعتدال در هر قسم بمعنی زیاده و نقصان و هم چنین زیاده و نقصان در هر قسم ممتنع الاجتماع است
مرکب ثنائی آنست که گرفته شود سه قسم که در قطر طول است و ترکیب کرده شود با سه قسم که در قطر
عرض است پس حاصل شود نه قسم دیگر بعد از آن مرکب کرده شود با سه قسم که قطر سمک است پس
حاصل شود نه قسم دیگر بعد از آن گرفته شود سه قسم که در قطر سمک است پس حاصل شود نه قسم دیگر مجموع
بیست و هفت باشند چنانکه در این جدول تصویر کرده شود

طویل عریض	طویل ضیق	طویل معتدل	قصیر عریض	قصیر ضیق	قصیر معتدل	معتدل
طویل مشرف	طویل منخفض	طویل معتدل	قصیر مشرف	قصیر منخفض	قصیر معتدل	
عریض مشرف	عریض منخفض	عریض معتدل	ضیق مشرف	ضیق منخفض	ضیق معتدل	

ده حافظ و دلالتی آنست که دایم حفظ کرده شود دو قسم پس اعتبار کرده شود قسم ثالث همگی ابدیه وجابه چنانکه گفتیم
می‌شود طویل از قطر طولی عریض پس حاصل شود طویل و عریض پس این حاصل گردانیده می‌شود ثلث از جزای
آنکه طویل عریض یا مشرف باشد یا منخفض یا معتدل و قس علیه الباقی پس حاصل کرده شود بیست و هفت
قسم چنانچه درین جدول تصویر نموده شد

طویل عریض مشرف	طویل عریض منخفض	طویل عریض معتدل	طویل ضیق مشرف	طویل ضیق منخفض	طویل ضیق معتدل	طویل معتدل مشرف	طویل معتدل منخفض	طویل معتدل معتدل
قصیر عریض مشرف	قصیر عریض منخفض	قصیر عریض معتدل	قصیر ضیق مشرف	قصیر ضیق منخفض	قصیر ضیق معتدل	قصیر معتدل مشرف	قصیر معتدل منخفض	قصیر معتدل معتدل
معتدل عریض مشرف	معتدل عریض منخفض	معتدل عریض معتدل	معتدل ضیق مشرف	معتدل ضیق منخفض	معتدل ضیق معتدل	معتدل معتدل مشرف	معتدل معتدل منخفض	معتدل معتدل معتدل

جنس دوم ماخوذ است از کیفیت قرع نبض و منقسم می‌شود بقوی و ضعیف و معتدل قوی آنست
که قرع کند لمس انامل را اکثر از معتبر علیه و سببش شدت قوت حیوانیه است و ضعیف آنکه قرع کند لمس
انامل را اقل از معتبر علیه و سببش ضعف قوت حیوانیه است معتدل آنکه مساوی معتبر علیه باشد سببش
توسط حال بیمار است جنس سوم ماخوذ است از زمان حرکت و منقسم می‌شود بسریع و بطی و معتدل سریع آنست
که تمام کند حرکت را در زمان اقصر از معتبر علیه سببش کثرت حاجت روح بنسیم است و بطی آنکه تمام کند
حرکت را در زمان اطول از معتبر علیه سببش قلت حاجت است و معتدل آنکه مساوی معتبر علیه
باشد سببش توسط حال بیمار است جنس چهارم ماخوذ است از زمان سکون و منقسم می‌شود بمتواتر و
متفاوت و معتدل متواتر آنست که زمان سکونش اقصر بود از زمان سکون معتبر علیه سببش ضعف
قوت حیوانیه است و متفاوت آنست که زمان سکونش اطول بود از زمان سکون معتبر علیه سببش
شدت قوت حیوانیه است و معتدل آنکه مساوی معتبر علیه باشد و سببش توسط حال بیمار است
جنس پنجم ماخوذ است از قوام عرق و منقسم می‌شود بصلب و لین و معتدل صلب آنست که صلابتش اکثر از

از مقیس علیه بود پس نبض صلب یبوست است و معتدل آنکه مساوی مقیس علیه باشد پس نبض توسط حالی است میانهما
جنس ششم ماخوذ است از کیفیت جسم عرق و منقسم می شود بحار و بارد و معتدل حار آنست که جسم عرق اسخن
باشد از مقیس علیه پس نبض کثرت حرارت است بارد آنکه ابرد باشد از مقیس علیه و نبض
قلت حرارت است معتدل آنکه مساوی مقیس علیه باشد و نبض توسط میانهما است جنس
هفتم ماخوذ است از رطوبت ماتی العرق و منقسم می شود بممتلی و خالی و معتدل ممتلی آنست که احساس
کرده شود در او رطوبت فوق مقیس علیه و نبض کثرت رطوبت است و خالی آنکه احساس
کرده شود رطوبت در او دون مقیس علیه و نبض قلت رطوبت است و معتدل آنکه مساوی
مقیس علیه باشد و نبض توسط میانهما است جنس هشتم ماخوذ است از استوا و اختلاف
در احوال نبض و مراد باحوال نبض عظم و صغر و قوت و ضعف و سرعت و بطو و تواتر و تفاوت
و صلابت و لین است و عرق نابض موصوف باستوا و اختلاف در احوال مذکوره بیکی از سه
چیز است اول مجموع نبضات یعنی ثلاثه نبضات مثلا یا متشابهه است در احوال مذکوره یا
متخالف یا متشابهه در بعضی و متخالف در بعضی دیگر پس اگر متشابهه باشد در احوال مذکوره
مستوی علی الاطلاق گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق و اگر متشابهه باشد در
بعضی متخالف در بعضی دیگر مستوی گویند در چیزیکه حاصل شده متشابهه در او و مختالف در چیزی
که حاصل شده دوم اجزای نبضه واحده یعنی چیزی که واقع شود از وحفت در اصابع اربعه یا متشابهه
بود در احوال مذکوره یا متخالف یا متشابهه در بعضی و مخالف در بعضی دیگر اگر متشابهه بود
در احوال مذکوره یا متخالف باشد مختلف علی الاطلاق و اگر متشابهه باشد در بعضی و متخالف در
دیگر مستوی گویند در چیزی که حاصل شده متشابهه در او و مختلف در چیزی که حاصل شده
سوم اجزای جزو واحد است از نبضه واحده یعنی اول جزئی که واقع شود در تحت اصبع واحده و
اوسط جزئی که واقع شود در تحت اصبع واحده و آخر جزئی که واقع شود در تحت اصبع واحده
یا متشابهه بود در احوال مذکوره یا متخالف یا متشابهه در بعضی مذکور و متخالف در بعضی دیگر
اگر متشابهه بود در احوال مستوی علی الاطلاق گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق و
و اگر متشابهه بود در بعضی و متخالف در بعضی دیگر مستوی گویند در چیزیکه حاصل شده و متشابهه
در او و مختلف در چیزیکه حاصل شده و نبض مستوی حسن حال بدن است و سبب
مختلف شدت ضعف یا ثقل معده جنس نهم ماخوذ است از انتظام در اختلاف و عدم

وعدم انتظام در او منقسم میشود بمختلف منتظم ومختلف غیر منتظم جنس نهم مختلف منتظم آنست که حفظ
کند ترتیب دور یا دو دور یا بیشتر را و مستوی نگردد مثال چیزیکه حفظ کند دوری واحد را آنست که
سرعت مثلا در یک نبض مقداری معین باشد و در نبضه دیگر مثل و ثلث آن مقدار و در سیم از یابد
و این مثال چیزی که حفظ کند دو دور را آنست که سرعت در نبضه اول مقداری معین بود و دوم مثل
آن و در سوم مثل و ثلث مقدار اولی و برین ترتیب از یابد و سبب این قسم ضعف سبب اختلاف
است از برای آنکه اگر سبب قوی بودی تا عدد معین و بعد میشود سرعت در نبضه مثل آن نبضه
که مجاور او نیست و نصف آن و ترتیب از کند برین تا عدد معین پس بعد باز رجوع کند بدور اول تا آنکه
تمام کند عدد معین را پس باز رجوع کند بطرف دور ثانی هم چنان و سبب این قسم ضعف سبب اختلاف
است از برای آنکه اگر سبب قوی بودی احوالات تفاوت و تواتر گردی و باقی نماندی بر حالت
واحده و مختلف غیر منتظم آنست که حفظ نکند دور این را و سبب قوت سبب اختلاف است و این
جنس داخل است در تحت مختلف و ازین جهت واجب است که اجناس نه باشد جنس دهم باخود
است از وزن که عبارت از مقایسه احد الشیئین بدیگری جهت شناختن نسبتی که میان ایشانست بدانکه
هر فردی را از افراد آن در حالت صحت نبضی است که از او زمانی معین است پس اگر آن وزن
حاصل باشد جید الوزن گویند و سبب جری اسباب نبض بر مجرای طبع است و اگر حاصل نباشد ردی
الوزن و ردی الوزن منقسم می شود بسه قسم مجاوز الوزن و مباین الوزن و خارج الوزن مجاوز
الوزن آنست که مشابه باشد وزن سنی را که نزدیکی اوست چون صبی که او را وزن شبان بود و مباین
الوزن آنکه مشابه بود سنی را که نزدیکی آن نباشد چون صبی که او را وزن شیوخ باشد و خارج الوزن
آنکه مشابه نباشد وزن سنی را چون صبی که او را وزن سنی نباشد و این قسم در غایت [illegible]
است از برای آنکه دلالت کننده است بر تغیر عظیم در مزاج باید دانست که حاجت الیه نبض چنانکه گفت
از برای ترویح غریزی است پس اگر زیاده شود حاجت بسبب زیادتی حرارت و عرق یا نبض مطاوع و قوت هم که مساعد
باشد نبض عظیم بود و با زیادتی حاجت و مساعدت قوت سریع گردد و اگر حاجت باجرا اکتفا کند بر وجهی که [illegible] شود
و بجوانب متحرک نبض عظیم و سریع نبض با عظم و سرعت متواتر گردد اما اگر عرق یا نبض مطاوع نباشد با زیادتی حاجت
و مساعدت قوت نبض سریع صغیر گردد و اگر قوت با زیادتی حاجت و مطاوعت آلت ضعیف باشد پس اگر حاجت
بی تواتر صغیر شود سریع تنها گردد و اگر زیادت شود حاجت سریع یا متواتر و اگر ضعیف گردد بمثابه که قادر نباشد
بر فعل سرعت نیز متواتر صغیر گردد و ضعیف شود و بعضی گفت از جهت الضعف و قوت در تحت مادة عدد آنند یا خلطیه

چنانکه در اول نوبت های تب حادث شود که قوت در اصل قوی باشد و ضیق نبض از جهت رطوبت است
و صلابت از جهت یبوست و آنکه صلب گردد در تب های ربع اندر ابتدای بسبب ارتفاع ماده بسوی عضوی از اعضاء چون
ذات الجنب و معده و امعاء و غیره هم در امتلاء نبض از جهت ثقل ماده باشد و ضعف بود و بسبب اختلاف
چون بسیار گردد باطل شود نظام نبض و حس و وزن و الله اعلم و چند نوع است از کیفیات نبض که مخصوص
اند باسماء و رسم و نیست می ماند عظیم صغیر منشاری موجی دودی نملی ذنب الفار منقطع ذو الفترة
الواقع فی الوسط اعظم نبضی را گویند که از آنچه باشد در اقطار ثلاثه و سببش کثرت حرارت و رطوبت
و مطاوعت آلت است و صغیر نبضی را گویند که ناقص باشد در اقطار ثلاثه و سببش قلت حرارت و رطوبت
و نقصان مطاوعت آلت است و منشاری نبضی را گویند که سریع متواتر و صلب و مختلف الاجزاء در شهوق
و غور و تقدم و تأخر و صلابت و لین بود و نبضی بر یک از سرعت و تواتر و صلابت دانسته شد اما تنوع
اختلاف در شهوق و غور آنست که بعضی از اجزاء عرق مرتفع می شود و بعضی منخفض و اختلاف در تقدم
تأخر آنکه حرکت کند اجزاء عرق قبل از وقت یا بعد از وقت و در صلابت و لین آنکه بعضی از اجزاء عرق صلب
و بعضی لین بود و سبب اختلاف دو چیز است اول اختلاط مصبوب در جرم عرق از اخلاط چون دم
و صفرا و بلغم و سودا و عدم آن و نضاجت و نضج و عفونت موجب لین و کمال انبساط است و عدم عفونت
موجب انعقاد اینها و نضج نیز موجب این امور است و فجاجت موجب انعقاد اینها دوم ورم اعضای عصبانیه اضداد
است که موجب صلابت بعضی از اجزاء عرق دون بعضی است و اختلاف در صلابت و لین موجب اختلاف
در شهوق و غور است اتفاقاً و این چنان است که اکثاب ذات الجنب را بود از برای آنکه محیط است
بر اینها دو غشا یکی از خارج و دیگری از داخل و اعصاب منتشره از آن بعضی بعضی و لیف رباطی پس از این اعصاب
مرتبط شود و جزوی که متصل است با اعصاب موضع ورم بسبب زیادتی ورم و حجم عضو و جزوی که متصل است
با آن اعصاب منجذب می شود پس متمدد گردد و بعضی از اجزای شریان دون بعضی پس آن جزو که متمدد می شود صلب
گردد و جزوی که متمدد نگردد لین می شود و موجی نبضی را گویند که سریع متواتر و لین و مختلف الاجزاء در شهوق
و غور و تقدم و تأخر باشد و سببش ضعف قوت است تا غایتی که استطاعت ندارد که بسط دهد عرق را بیکبار
دفعة واحده بلکه بسط دهد شیئاً بعد شیئی و گاه باشد که سببش لین عرق بود و دودی نبضی را گویند که شبیه موجی
باشد الا آنکه صغیر بود و سببش ضعف زاید بر موجی است بخلاف موجی و دودی است و ذنب الفار نبضی را گویند
که اخذ کند تدریجاً از مقداری بسوی اعظم یا اصغر از و پس رجعت کند بسوی مقدار اول و گاه باشد که منقطع شود
قبل از وصول بمقدار اول و این قسم ردی است و تنبه که اخذ کند از زیاده بسوی نقصان از برای آنکه دلالت

دلالت میکند بر ضعف طبیعت اما وقتی که اخذ کند از نقصان سوی زیاده ادنی نیست بلکه جید است از برای آنکه
دلالت میکند بر قوت طبیعت و قسم اول که اخذ است از نقصان سوی زیاده مشابه ذنب الفار است اگر زاید شود
بعد از مراتب دقیق بر این صورت و قسم ثانی که اخذ است از زیاده سوی نقصان مشابه ذنب الفار است اگر زاید شود
بعد از مراتب غلیظ بر این هیات مثال تدرج در اختلاف آنست که ماتحت اصبع اولی مثلا بر حدی باشد از عظم و ماتحت
ثانیه انقص از او و ماتحت ثالثه انقص از ماتحت ثانیه و ماتحت رابعه انقص از ماتحت ثالثه باشد و بر عکس
این چنانکه مثلا ماتحت اصبع اولی بر حدی باشد از صغر و ماتحت ثانیه اعظم از او و ماتحت ثالثه اعظم از ماتحت
ثانیه و ماتحت رابعه اعظم از ماتحت ثالثه و قیاس کن بر این وقتی که اختلاف در سرعت یا غیر آن شود چنین را
که رجوع میکند بحالت اولی ذنب الراجع گویند که رجوع می کند پس اگر بغایتی منتهی شود بحیثیتی که احساس کرده شود
حرکت او را ذنب منقطع گویند و الا ذنب ثابت و مطرقی نبض را گویند که نبض اصابع را پس عود کند از نزدیکی
بجانب مرکز و قبل از وصول بنهایت مرکز عود کند پس تمام کند حرکت انبساط را مشتبه کرده شود بضرب مطرقه که
باز میگردد از معروف پس مرتفع می شود ارتفاعی اقل از ارتفاع در ید ضارب پس عود میکند مرة ثانیه جالینوس
گفته یا چنین در نبض مطرقی عود را حرکتین و اطبا در این اختلاف کرده اند که مطرقی نبضه واحد است یا نبضتان
و اختیار کرده شیخ اول را و امام گفته که خلاف لفظی است از برای آنکه اگر شرط کنیم در نبضه انبساط
و انقباض تا این مطرقی نبضه واحده باشد و الا نبضتان و سبب مطرقی قوت قویه و حاجت شدیده
و آلت صلبه است پس قوت دفعت میکند در حصول کمال انبساط ولیکن منقطع می شود قبل از وصول بسوی
غایت شدت حاجت می خواهد قوت را باتمام فعل او پس ملحق میشود جبر دیگری و گاهی سبب ضعف قوت
میباشد از برای آنکه چون قوت عاجز باشد از انبساط بانی عارض شود او را توقف چنانکه نقطه مرکز
از جهت استراحت و گاهی از جهت مانعی که مشغول دارد طبیعت را از کمال انبساط بی آنکه تمام کفایت
شود نزد رفع مقصود پس نزدیک زوال او تمام کند حرکت را و الفترت نبض را گویند که واقع شود در سکون
وقتی که متوقع باشد حرکت چون مابین مسافت را قطع کند یا در مرکز بعد از سکون و اصل حجت مانعی از انبساط
ثانی که متصل شود سکونی دیگر بسکون اول یا در محیط بعد از سکون خارجی مثل آن و سببش ایجاد قوت
بی استراحت یا عارض و متعارض که منفرق شود بسوی او طبیعت دفعه چون تخم مغوط و الواقع فی الوسط
نبض را گویند که واقع شود در وسط حرکت وقتیکه متوقع شود سکون که مابین الحرکتین و فرق میان فی الوسط
و مطرقی آنست که قرعه ثانیه در آن واقع فی الوسط بعد از تمام اول و قبل از تمام انقباض او و انبساط
اول است در مطرقی جزئی است از انبساط که فرع اولی اول است و سبب واقع فی الوسط شدت حاجت

حاجت است بسوی نبض محتاج که از تنیده طبیعت را با آنکه حرکت کند در وقت غیر مرکب و دلایل تنفس
در سرعت و بطو فوت و ضعف و تواتر و تفاوت و غیر ما ابر ادیک است بدلایل نبض بر حالی عون دوام
العلم زور تم خانه ام دلایل نبض نظری کن تا ملی فرمای تا شود ملبض سال تار بخش نبض
کثر و بود برا و افزای ۹۴۲ تمام شد

بسم الله الرحمن الرحيم

نسخه دواء تنفع من الصرع عجيب عظيم النفع سهل الوجود في كل مكان لصنعه الجالينوس رحمة الله في
المجربات من اسرار الاطباء عاقرقرحا وزن عشرة دراهم تسحق جيدا ناعما وتنخل بمنخل ضيق ثم تسحق الفاوانيا
بادونج وزن عشرة دراهم خل تعتيق ثم يعجن بوزن الكل ترياق وربما عسل منزوع الرغوة ويسقى منه وزن مثقال
درهما بماء حار او هو دواء نافع للصرع عند الحكماء وينفع اطفال الصبي الذي به ام الصبيان فيسقى مرة واحدة
والسلام ثم ذكر الادوية المسهلة للسمرقندي قرص افسنتين ينفع الكبد والطحال والمعدة وحب العنب افسنتين
حار في الاول الثانية يابس في الاول اجوده الرومي وما غلب عليه العنب وفيه عقد وهو يسهل الصفراء عن
المعدة والكبد تفتح سدد الكبد ويبرئ من اليرقان والحميات المزمنة وينفع الاورام بالادرار ويحلل
الطمث ويحلل صلابات الاحشاء ضمادا او عصارته اقوى والشربة منه مطبوخا من خمسة دراهم الى
سبعة وبحاله الى درهمين ومن عصارته مثقال افتيمون حار يابس في الثالثة يسهل السوداء والبلغم
ويكسر النفخ وينفع من التشنج ولا يوافق اصحاب الصفراء لانه يكربهم ويغثيهم ويعطشهم واجوده
المضارب الى الحمرة الحادة الرائحة والشربة منه نقيعا من درهمين الى اربعة دراهم مطبوخا الى
اوقية اذا افرد اسطوخودوس حار في الاول يابس في الثانية فيه قبض ومرارة يفتح السدد
ويلطف المواد ويقوي الاحشاء ويسهل السوداء والبلغم واجوده ما اغبر لونه وكان الى الحمرة الصادق هو
القفالا يوافق اصحاب الصفراء لانه يكربهم ويغثيهم والشربة منه من درهمين الى ثلثة دراهم مطبوخا الى السبع
وهو ينفع من الصرع والماليخوليا ايرسا حار يابس في الثانية اجوده المنفوح اللزز الطيب الرائحة
الذي يحذي اللسان ويعطش وهو يسهل الماء الاصفر والخلط اللزج والشرب منه من درهم الى درهمين
وهو جلاء ونضج ينقي الرئة والصدر من الاخلاط الغليظة ويدر البول والطمث ويقاوم السموم وينفع
من الاستسقاء وينقي القروح الوسخة صبر حار يابس في الثانية اجوده الاسقوطري وهو الذي